الشعر کلام حسنه حسن و قبیحه قبیح
مرآت الصنائع
۱۳۰۳

بسم الله الرحمن الرحیم

بطفیل محمد مختار — زستم بگذر اے پری رخسار
کرد بسمل بخون دل قاتل — بنگر اقرار و وقت کار انکار
روے من زرد گشت از تب غم — خوے من درد گشت از غم یار
دل واشود غم بیا و حبیب — من و دامان او برو زشمار
چه مجالست با تو گستاخی — عاشقان را همین بود کردار
در کمین دلم چرا هستی — خود یکبینش تو بوده اے یار
زغم آشفته شعر من تا کے — نیو و نیک خوے کین نه نهار
درد حرفم همه مفرح درد — راز آمد بلب دم آزار
را اے آرام داد یار مرا — ارم را اے داد مارا یار
نے غمی دیدم و ندید ارم — نه غمی و نے نشان باده نه یار
راز در دل نهفته ام ای دوست — حال من پرس تا نباشم زار
رام من شو که از وصال تو دور — رو و خولشست ویخ بود دل زار
راز فاش است دشمن بد زور — روز و شب نیش زن بطعنه چو مار
درد من شد بدر و تو یارب — یاریم ورد شد بدر و تو یار
چند یارب کنم بدر و تو ورد — یارب از ورد درد و سختی کار
آتشین است گر لبت چون لعل — آب حیوان چه هست در گفتار

چیست آن چشم با چنین جادو — چیست آن حسن با چنان دیدار

من غلط گفته ام جفا کارت — نیستی ای صنم بدین هنجار

ای صنم درد دل بپرس ز من — شاعری گفته است آئینه دار

یار را بار رقیب می بینم — آه و درداکه نیست ما را بار

بیدلی را ای وصال بده — ای پری رو بیا و جام بیار

جان من آن و غمزهٔ تو چه شد — تا بمن از وغا شدی عیار

گفتمش منفعل بفطنت شو — خشمگین گفت گفتنت بیکار

اجل آمد که او چه بود آیا — کشت ما را کرشمهٔ خونخوار

می بشب پیش تست ای شه — نیستت پیش بینی سیّار

تا م حسم بعد ازین کسی نبرد — جام کم شد دو دیدهٔ خونبار

دل تو خطا کشد بخط کسی — قصه ای است ضعف جثه زار

گل و گلزار در نظر هیچ است — تا نظر هست والهٔ دلدار

بر من مبتلا ستم مپسند — مبتلایم به محنت و به خمار

چهره و رخسار هم که شد به سپیج — با سه چاره دو چشم چار

خو برو ای مباش کینه شعار — چون نکوئی مباش کینه شعار

تیغ ناحق مزن که کس نخند — آه ای ماه ازچنین هنجار

کینه با من مکن مکن کینه — یار من شوکه صادقم ای یار

برد شور غم تو هوش ز سر — سوز عشقت بدل فگنده شرار

وای گر دیده ام ندید ترا — زار گردیده ام ز هجر و نزار

یارب من بود برای تو | دور از دور ساغرش هر بار
روی چون گل اگر برافروزی | از پری دل بری بیک دیدار
تپش دل نکرد تاثیری | شوخ من خوش نیایدی یکبار
غیر تو نیست در دلم شب و روز | یاه من مهر آشنا نگذار
دل و جان حاضرست زین مطلب | که بود آن سید الابرار
سید نیک مکی و تازی | نام پاکش محمد مختار صلی اللہ علیہ وسلم
از نیاکان اوست ابراهیم | شیث و آدم دو فر حیدر و دار
نقش او زیب لوح زینت دل | زیب را نیز لوح زینت کار
تا رقم کرد نام پاکش را | خامهٔ من شد است گوهربار
بچمن شد نسیمی از کویش | لاله و گل دمید از بن خار
همه عالم اگر شود معدوم | دین و آیین او بود بقرار
دل و جان و دو دیده ام کردند | جز خیالش ز جمله استغفار
هر دو عاشق بر او چه مهر و چه ماه | آن ز غمش زرد و این ز کاهش زار
بود شاهد ولی نه یوسف وار | آن بلاهوت و این بسیر باز آر
نور ازو دارد آسمان و زمین | آن بخورشید و ماه این بهزار
از هوایش میان آتش و آب | خاک سبزی کنان برنگ غبار
هر گل خنده خنده از رنگش | رنگ از بوی و بو ز باد بهار
سید مدجان بجسم چشم و لبش | بنگه آن بنوش این هر بار
کرد با ماه و مهر معجزه خویش | زان بانگشت و زین بمرخ اظهار

حسن تخلص ۱۲ — اطراد ۱۲ — مبالغه ۱۲ — اغراق ۱۲ — غلو ۱۲ — تنسیق ۱۲

زان بهای شب فروغ حجت بود / زین بهر روز گرمی بازار

می بری دل ز مردمان بسخن / سحر یا معجزه است یا گفتار

مشک خوشبوتر است یا مویش / روی او خوشتر است یا گلنار

عادت او سعادت ابدیست / سنتش کن شعار خوبی عار

گر سری هست بر تن من و تو / بر در او به هست یا بر دار

سر زلف سیاه تو داریم / خانه کرده است در دل یا مار

گشت منظور تو گر این منظوم / که دم آزاد از همه آزار

نقشبند بلند و پست نه بست / با جمالی که روی تست نگار

که کند نظم سر یک سر مو / شد نثار تو خاصه نثار

گر بگلزار بگذری چو صبا / بهوای رخت شود گلزار

تاب کو گر تو تا بکو آیی / شور آفاقی از حریم مزار

مردمان خاک بیز از پی تو / وز برای تو مردمان خونبار

نقش دیگر ز لوح دل بستر / صورت پاک آن نگار نگار

از پی انسان جمال او از هر / رهست او رهست خوبی هر کار

آرزو آرزو نخواهی دید / گر نهی در عطای آن نهار

بردباری و دلربایی و راست / یاد او بخشش و وعده کار

کاش روز و شب همه در غمش / روز و ذکر و شب بگریه زار

تا بعشقش همه روز بود و نه شب / بخیر بیداری و عبادت کار

منفعل آمدم ببخش ببخش / وز تو خواهم نعمت بسیار

غمزه ور غمزه غمزه چشمش
بوی او نافه نافه نافه چین
لب او لعل لعل لعل یمن
رنجه رنجه بجهد نفس نجه
گلبن از شاخ شاخ شاخ زبرگ
خوشترک از جهان و پاکترک
دشمنش کمترک خراب ترک
نرگسین چشمکان شکر لبکان
راه ور چین [illegible] چینش یافت
بس پریشان ز رنج شهر خودم
زنگی بر گلشن ترانه سرود
در بهشت گر [illegible]
آب حیوان نیافت اسکندر
گوهر شاهوار از باد ام
گل سرخش پیچ تر ز پیچ
تیغ او عین باد نو به نظر
بسته او بغمزه هر سخنی
لغزد از اضطراب پای نگاه
دل ز گلشن چمن چمن شگفد

فتنه ور فتنه فتنه دیدار
سوی او حلقه حلقه حلقه مار
سخنش در چه در در شهوار
بینش او لحظه لحظه در گلزار
برگ برگش چو غنچه غنچه چو خار
بهترک بهترک زخیل کبار
تیره روزک زبون ترک بسیار
تنگکان خوبکان بشوقش زار
[illegible] روز چین صبا به تتار
ده ور انجا اگر دهی زنهار
رفت چون نکهتش بچین و تتار
هر که برگش فشاند خستش خار
چون بلغلش [illegible] و استظهار
عاشقان همه رهش کنند نثار
مصحف پاک و قبله دیدار
دام دل تار تار مشک تتار
لغز و کشیرین [illegible] سیب انار
هر دم افتد بر او ناچار
از نسیم دیار او به بهار

۱ گوش دل نه بگلشن و بشنو — شور صلی الله از لب گل و خار

۲ دست لطفش گره کشای منست — چون ننازم برین کشایش کار

۳ سر او راک من بذهن و خیال — کند از بهر فکر او اصرار

۴ چشم عشقم بصورت و معنیش — دل و جانم فریفت از دیدار

۵ افسر حال من ز خاک درش — تا دم مرگ باد و روز شمار

۶ دسته نعت بسته ام شاها — لفظ و معنی کشیده در گفتار

۷ سبک نعتم بآب و تاب و فروغ — ابر نیسان خجل کند بسیار

۸ گر به شمشاد او دهی تمثیل — سرو در قصد ز ناز گلبن وار

۹ شمع در بزم او اگر خندید — رفت دود وش بسر گریه زار

۱۰ خندد از آب و تاب لعل یمن — تا نمیدش بجلوه بست نگار

۱۱ از چمن زار یک تبسم او — صبح هر روز بشگفد چو بهار

۱۲ عارض تست همچو ماه منیر — موی پر پیچ و تاب چون شب تار

۱۳ از پی اوست چشم گریانم — رگ مجنون دشته خونخوار

۱۴ گر چه رو به تو هست چون گل تر — گل چو روی تو نیست در گلزار

۱۵ چون مسیحا نگوییمت الا — گر بیک جلوه جان دهد بهزار

۱۶ در من و او همیشه یکرنگیست — دل من آتشین ز حسن گلنار

۱۷ بیز نند نغمه عندلیب ولی — او چو موسیچه من چو موسیقار

۱۸ من چرا نیستم چو مرغ سحر — گل چرا از تو خون جگر رو به بهار

۱۹ در تو اسے نافه کو چو کاکل او — مشب و دام و بلا و عقرب و مار

الاعبد او عفوی ۱۲ ۱۹ سیاق ۱۸ ثلثیه سفر ۱۲ تبیه التقفین ۱۲

بر تو اے لالہ گو چو عارض او — عشق جان و دل و حواس و قرار

۲ ہر چہ ہست آب و خاک و آتش و باد — نیست بی او وجود این ہر چار

۳ گر کند سویت التفات بناز — بین سپہ پای عشق و سر پیش آر

۴ مہر و ماہ و سپہر و کرسی و عرش — سپہر اوست قائم و دوار

۵ بیدق رخ شہ پیادہ اش در راست — پیل فرزین و اسپ سوار

دل من بردہ بلاشک — نام عشقا بتوبہ من زار

۶ از کدورت اگر صفا خواہے — خاک او گرد و سر کشش چو غبار

۷ اے ولایت مباش بے غم او — گر غم اوست شادی ہر کار

۸ مبتلاے تو بودہ ام شا — در ہواے تو از خودم بیزار

زار و بیزار مستمندم کہ بود — مبتلاے تو در ہواے تو زار

۹ نفس من گرچہ زشت بود الا — جانم اکنون از دست در آزار

۱۰ دل من گرچہ محو اوست ہے — گردہ جانم ہزار بار نثار

۱۱ وو ریش از دلم قرار ببرد — نے از آتشش بود قرار

۱۲ گر تو بسوزی از پیش جانان — کم ز پروانہ مباشش بکار

۱۳ تا فرو ریخت خون دل بغمش — مردم دیدہ بین کہ شد خون دار

۱۴ آب گوہر با سنگ ہے ریزد — شوقش از چشم گر بود بیمار

۱۵ غم او خوشترم ز ہر شادیست — گر نمیرم ز سختی بسیار

۱۶ گشتم افسردہ تر ز آتش زاد — باد و باران کند مدام این کار

۱۷ تیغ بارد اگر بکو چشم او — سر تو و سہم بشوق بیار

آه کز اشتیاق سنبلی تابم ‌‌ ‌ حسنش اندوه میدهد بسیار

مهلتم نیست یک دم از گریه ‌ ‌ ‌ دانم از جوش چشم چشمه فشار

دلبری دل ربوده بوفا ‌ ‌ ‌ می بری همچو دلبران دل ار

پر ضیا میکنی بسی چو قمر ‌ ‌ ‌ میکنی از رخت چنان شب تار

دیدم بی وضو شود ز اشد ‌ ‌ ‌ بس که خون گرید از غمش هر بار

سر خصمش بر رو گیر نگون ‌ ‌ ‌ نزهد تا نمیرد از آزار

خون من خورد چون خون من ‌ ‌ ‌ خنجر عشق و عشق خنجر بار

اکرم مسلم و محب حبیب ‌ ‌ ‌ مسلم مفضل و نبی نگار

در چنین حالتم که هست جدا ‌ ‌ ‌ میکنم عهد تازه دست بیار

دل من شد بشوق مایل یار ‌ ‌ ‌ عاشقان رست ذوق حاصل کار

رحم کن رحم چند باشم خوار ‌ ‌ ‌ تا کجا دردمند باشم زار

دلبر پاک مایه نازنی ‌ ‌ ‌ همه تن دلبری شه ابرار

آشتی جوئی اصل ایمانی ‌ ‌ ‌ دل عشاق جان پرورند ار

با لب لعل عیسی مریم ‌ ‌ ‌ با رخ لاله گون گل گلزار

رشک لولوئی آب حیوانی ‌ ‌ ‌ مه آفاق مطلع انوار

جان فزائی عزیز سردار ‌ ‌ ‌ حق نمائی بصر فنی هشیار

شور جانی شکر لبی دلدار ‌ ‌ ‌ پاک بینی هنروری سالار

دلربائی سمن تنی غمخوار ‌ ‌ ‌ آشنائی بشری ستار

نازنینی نکوتری پرکار ‌ ‌ ‌ همه جبینی پیمبری مختار

از غم او مدام جان بلبم	آه جان عزیز گشت فگار
٢ جز تو هرگز امیدگاهم نیست	هردم او سمت جای هر کار
٣ تو کجا ای عزیز کو نعتش	گشته ام منفعل ازین گفتار
٤ من که باشم که در رهش میرم	از تو آید عزیز این کردار
٥ ای ز روی تو شد نگین گلنار	وی بکوی تو سرزمین گلزار
٦ ای هزار از هوای روی تو زار	وی نثار از بلای موی تو تار
٧ چون نپرداختی بدین زنهار	چون نپرداختی بدین زنهار
٨ قال لولاک ربنا حقا	که کند وصف او یکی نه هزار
٩ کرد با غائبان هدایت او	لطف او آنچه کرد با حضار
١٠ دست او چون زبان او کوتاه	لعل او همچو دست او دُر بار
١١ اندرون ولش تمام تمام	بود گنجینه همه اسرار
١٢ از پی امت آن رسول کریم	بود وی از شام تا سحر بیدار
١٣ سر خصمش که باد در پایش	نیست او جبش مگر بدار شرار
١٤ نور حق بود پیشتر ز وجود	که بتجلی نمود بر کهسار
١٥ والی تاج عارج معراج	شمع شش طاق در رسل سردار
١٦ غوث و غیث و مغیث ز آفات	وقت زحمت غیاث رحمت وار
١٧ دشمن تو غلام روی تو شد	دوست خود بود مبتلا و نثار
١٨ سید پادشهنشه عالم	شافع خلق عاصیان را یار
١٩ دیده بسیار دل بده که دهد	دل بی بیم و دیده بیدار

مشتعل آتش غم تو سوخت مرا — مغز من سوخت آه آتش کار
خون دل خورد غمزه اش سوخت — کافرم کرد طره طرار
عین حسنی و خوب و محبوبی — جان جانی و نو گل بے خار
ناهی و شاهد افضل و مرسل — شاهد پاک آشنا و یار
افضل و آشنا و دلبر و دوست — مرسل یار دوست غمخوار
کان سیبی لطیف غیبی — جان بیجان پئے بتانی خار
خبری سید بد ز خبرت من — سختم چون ازو کند اخبار
خصم او گفت نخل بار حیات — گفتمش سر بدوش خصمش بار
در رو بافت بحر او درمان — سهل گردد بعشق او دشوار
سوی من بنگر و شفاعت کن — چون نبینی بسوی من یکبار
گفت دل چیست همتش برما — گفتمش خارج از قیاس و شمار
ارمغانی فرستمش نه درود — یا دل دردمند و جان فگار
هر که او راست تو وای برا و — سپردم من حواله بردار
ظاهر و ظاهر رفیع و شفیع — شاهد و زاهد و مدار کبار
برد و داد و نمود برق آسا — برد دل داد جان نمود اظهار
ساخت و سوخت و کشاد و کشید — حرم و دیر و مشکل و آزار
عین نور هست وی روشن او — نکته خال شاهد گفتار
چون تو زارم بعشق خود خواهی — وای بر من اگر نباشم زار
دشمنش خوار و خوار تر بهتر — سرنگون باد گر بود سردار

گرچه بارگنه بدوشم هست — بده اندر جناب پاکم بار
دست برگیر در شب تارم — بین که از بیم گشته ام چون تار
گوش نه یک نفس بفریادم — زار گشتم ز جوشش ناله زار
نور او بود مایهٔ هستی — گشت موجود از و همه انوار
جز خدا غیر کو بخلوت او — حرمش نیست منزل اغیار
علم او هست بر زمین دایر — وز پی اوست آسمان دوار
سیرش از عرش بود بالاتر — طیر از و یافت جعفر طیار
بهره ام ده ز دیده تا بینم — نور در لیل و در نهار بهار
هرکه دارد شعور انسانی — نکند جز بوصف او اشعار
گر سرایم بشوق او شعری — اهل دل را ثنای اوست شعار
تا خیالی از وست در سر من — دور شد وهم گردش ادوار
شمار وی خود شبی در خواب — خواب ابرو و چشم من یکبار
بیمار و مکن از و پرده — پرده در پرده بخت کن بیدار
قد بی سایه اش نبی مشهود — گرد مثبت وجود را اثار
عاشقی پاک با دل نازک — مرده زنده شد ز هر یار
از صنایع هر آنچه دانستم — نظم کردم بفکر جادو کار
کرده هم ایجاد خود چهل صنعت — زین صنایع که هست بی تکرار
در بود در رسایل قصد ما — نظم ایجاد من بهر ده شمار
بعد ازین می نگارمش بشنو — نعت احمد یگانه سالار

زیب جنت بهار جیدین دل
درد سر بیش داد آه ز بجنت
مهر او محو کرد نقش فتن
پیش بین مهر او بزیب یقین
زینتش نقش در دل همه کس
پیش بین بینشش بزیب یقین
مهر او گرم در دل همه کس
بار گروست بر خسم دریا ز
باز هرگز دلم نه سوخت بآز
رنج بسیار میکشم ز فراق
روز و شب می تپیم نه بیتابی
ای ولایت چو انقدر گفتم
کار عالم کسی تمام نکرد
ختم کن ای عزیز بر تاریخ
گر شکر فیست بس بود حرفی
ورنه این هرچه هست لایعنیست
ور بود شوق لغت اندر دل
تجربه کردم ولایت از گفتن
آن درودی که هست نافه کشای

همه تزیین عالم دیدار
دل من بین بجان ز تن بیزار
دل بجنبش پی تپشها زار
گرم گرم او سرور خیار
بینشش فیض بخش هر دلدار
زینتش فیض بخش نقش خیار
گرم او سرور هر دلدار
یار من هجرت در شب تار
تا ز عشق تو سرد کردم نار
راحتم نیست از دل بیمار
رحم کن رحم کن که هستم زار
ترک دادم تفکر افکار
دل من شد ازین مثل افگار
ماند از من ولایت این اشعار
هست هشتی نمونه از خروار
پیش ناآشنا چه صد چه هزار
تام احمد بس است لیل و نهار
پس درود بر احمد مختار
آن درودی که هست نکهت بار

آن درودی که هست غالیه سای | آن درودی که هست رشک بهار
آن درودی که هست راحت روح | آن درودی که هست بی‌مقدار
آن درودی که هست تازه و تر | آن درودی که هست چون گلزار
آن درودی که عنبر افشانست | آن درودی که هست بوی نگار
آن درودی که جان کند شیدا | آن درودی که حل کند دشوار
آن درودی که از دل تیره | صیقل آساش همی برد زنگار
آن درودی که سیف مسند حق | از کرم در جواب یک ده بار
ده و نه هشت و هفت شش یا پنج | چار و سه هم دو از یکی بشمار
یک و سه چار پنج شش تا هفت | هشت نه تا بده هزار هزار
بر وی و آل پاک و اصحابش | بر همه اهل بیت و بر انصار
چون بپایان رسید سر تا پا | این قصیده بنظم گوهربار
گفت تاریخ آخرش هاتف | نعت پاکیزه‌ی نبی زهی گفتار
گر سخن آفرینی ای دانا | آفرین سخن دریغ مدار

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله سیدنا محمد و علی آله و اصحابه اما بعد پوشیده مباد که فقیر ناچیز محمد عزیز الله عزیز عرف محمد ولایت علی فرلایت بن منشی محمد یحیی اعلیخان مرحوم مقیم صفی پور این قصیده در سال یکهزار و دوصد هفتاد و هشت هجری در آغاز سخنگوئی نگاشته بود به برات الصنایع نامیده و غالب که شمار ابیاتش بران زمانه از صد افزون نبود و همدرین روزگار بملاحظه جناب استادی غالب دهلوی غفر الله له

فرستاده بین بیتی را که پسندید بصاد مزین کرد و یک مطلع و تجنیس از نزد خود بیفزود و سالهای
هزار از هوای کوی تو زار چو وی تتار از بلای موی تو تار چو و نجاسه سپرد که من در همین زمین و قافیه

بالتزام صنایع قصیده نگاشتن میخواستم و همین یک مطلع نوشته بودم که بهار و زد و بلی هنگامه غدر
واقع شد و نوبتش نیامد اکنون این مطلع در قصیده خود داخل کن ع که زر زر گشد در جهان گنج گنج چو
تا آنکه پس از وفاتش در سال یکهزار و هشتاد و پنج هجری که دیوان نخستین فراهم آوردم در ذیل قصاید منضم ۱۲۸۵
ساختم از آن پس روزگاری برآمد و نوبت باجتماع دیوان دگر آمد لاجرم بدین خیال که آن ضخیم است
و این مختصر باشد که طبع گردد از انجا برآورده دو بیتی چند بر نگاشتم و ابیاتش به دو صد و چهل و هشت رسانیدم
و چهل صنعت جدید برافزودم الا از بے سروپائی ها که دارم هنوز آن اجزا بطبع نرسید و حال هشت سے
هوس از سرم یک سر سوز رفت چو سیاهی ز سوز رفت و از روز رفت چو ناکام درین هنگام که سال یکهزار و سیصد
و سه هجری است دل بر آن آمد که اگر کلام دیگر شایع نشود باری این قصیده یادگار ماند لامحاله از آن مجموعه ۱۳۰۳
هم برآوردم و نسخه علیحده بجای خودش قرار دادم و اقسام صنایع را که نخست با شان بود دیگر جا
ساختم و همچنین به ترتیب مکررات پرداختم و همگی ابیاتش را به سه صد و سی و دو رسانیدم اینک مجموع دو صد
و چهل و هشت صنعت غیر مکرر درین قصیده نگارش یافته است و از انجمله نوزده صنعت مکرر آمده و در اکثر
ابیات علاوه صنایع مقصوده صنایع دیگر نیز مرقوم است چنانچه بر ذهن سلیم مخفی نخواهد ماند چشمداشت
از سخن سنجان نکته شناس نشست آنست که اگر نقلی به اصطلاح این نسخه نیابند صحیح نشمارند و بحرفگیری نشتابند و اگر
پای شکست بیان نیابند از آفرین سر نکشند و اگر آهوی ببینند شوخی نکنند و چشم پوشی فرموده در پس لوی
خاموشی نشینند که الانسان مرکب من الخطا و النسیان و بر چهار امر از آغاز تا انجام انگشت ننهند و از
امر زشت و هنر بیگانگی رجوع از غایب بحاضر و از حاضر بغایب و جز آن که این خود نزد ارباب صنایع از
اقسام حسن الالتفات است دیگر تکرار قوافی و این هم نزد محققین اگر بطرز دیگر باشد عمدگی دارد

سوم مضامین عاشقانه که شیوهٔ تغزل تجنیس است چهارم هر جا که لفظی مثل شعله یا آتش یا خار نعت
آمده است مراد از آن قهر جلال آنحضرت است صلی الله علیه وسلم چنانکه در کتب آمده که دوزخ نیز از نور آنحضرت
آفریده شد صلی الله علیه وسلم بعد ازین در تشریح ضروری ابیات بطریق اختصار آغاز کرده می آید
واگرچه بعضی از صنایع مثل لف و نشر و حشو وجز آن چنانست که از کثرت استعمال و هم بسبب سهولت
وقعتی در نظر نمی آرد الا چونکه ارباب صنایع در کتب آورده اند ایراد کرده شد و له الحمد فی الاولی
والآخره **براعت الاستهلال** در اصطلاح صنعتی که گوینده در آغاز سخن گوید که بیان آینده ظاهر شود
چنانچه نعت از مطلع قصیده **سجع مطرف** در اول و بسمل و قاتل در مصرع اولی و کار و الکار در مصرع آخر یکی
سجع است **سجع متوازن** روی من و رو و خوی من هم سجع است **سجع متوازی** حروف و حرکات هر دو
مصرع برابر است **تجنیس** یعنی کار عاشقان ظالم و قاتل و جز آن گفتن است و اگر مجال را ابجد خوانند
و مصرع ثانی با استفهام معنی دیگر شود که کار عاشقان او بیست از خوف استغنا **قلب بعض** در
کمین و بکین میم منقلب شد **قلب کل** زغم و مغز و نیک و کین منقلب است **قلب مستوی** اگر هر دو
مصرع قلب کنند همان هر دو مصرع حاصل میشود و در اول بضم حیرت و حرف گفتار و در ثانی
بفتح مشهور و درد و در تجنیس و مطابقت آنکه در روی که در گفتار من است فرحت دهنده در دست و
اگر دو را در مقام اول بفتح خوانند و در مقام ثانی بضموم به قلب اضافت معنی دیگر حاصل شود و بدین
لحاظ ذو الوجهین نیز است قسم ثانی از قلب مصرع اول مصرع ثانی و از قلب مصرعه ثانی مصرع اول پیدا
میشود **قلب اللسانین** اگر از آخر قلب کنند بیت عربی بلا قافیه بر عکس آید سا راکبه امکنا
بشبهتی و تمنی : مرادی کو مکی بلا یبقی منتقب : دیدم او را مامون به شین و میم
یعنی در خواری به هجر مراد من نزدیک شدن است و نظر انداخته من یعنی همان دو غایب کرده
شده است **ذو الوجهین** با استفهام هم است **قلب حبیب** را از در اول و زار در آخر قلب است

قلب مقید بدین صورت نوشته میشود و از حروف مهمله که هر مصرع از اول و آخر مقید به دست خوانده میشود

چمن شوکه از وصال تو
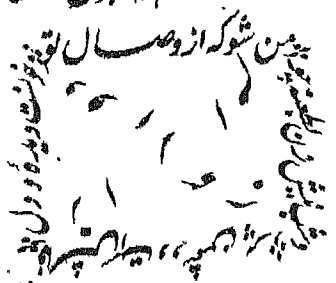
اعنات ورود و ورود و یارب ابر خود لازم کرد در هر مصرعه **تضمین** حاجت بشرح ندارد
تحت النقط مشهور است **رقطا** گوسپند سیاه و سفید و در اصطلاح یک حرف نقطه دار و یک
بی نقطه **الموصل** اگر یک یک مصرع پیوسته نویسند در کتابت درست آید **ترجمة اللفظ** ترجمه آید یا
در ترجمه گشت مار **انتشاری** اگر یک یک مصرع یا همه بیت پیوسته نویسند صورت اره از دندانها
پیدا میشود **مبادل الراسین** سر نام یا خم و سر جام یا نم بدل شد **جامع الحروف** همه حروف
ابجد بی تکرار لفظ آورد **واسع الشفتین** لب بلب میرسد **واصل الشفتین** لب بلب می پیوندد و
سیاق الاعداد رعایت اسمای اعداد کرده حروف در همه بیت ردیف آورد **توشیح** اگر سر هر مصرع بگیرند مقصود پیدا شود
ع تا کی بسوزی در آتش هم ز هجر این هر بیت صنعتی دیگر است **حسن التخلص** بجانب مدح گریز کرده
اطراد اسمای اجداد ممدوح آورد بی لکلف **خیفا** بفتح اسپی که یک چشم او سیاه و یکی کبود باشد و در
اصطلاح یک لفظ منقوطه و یک مهمله **مبالغه** گوهرباری خامه عقلا و عادةً ممکن است مضامین
عمده **اغراق** عادةً ناممکن است الا عقلا بوجه معجزه **غلو** عادةً و عقلا ناممکن **جمع** چند چیز را
در یک صفت جمع کرد **تقسیم** زردی را بمهر و کاهش را بماه متعلق کرد **تفریق** فرق کرد
درمیان آنحضرت و یوسف علیه السلام **جمع بالتقسیم** آسمان و زمین را جمع کرد و بین خورشید و ماه را
باسمان و هزار را بزمین متعلق کرد **جمع بالتفریق** همچنان جمع کرد و فرق کرد **جمع بالتقسیم** و

تفریق از شرح بالا باید فهمید تجاهل مشهورست تجنیس زاید الاول عادت وسعادت وشعار
وعار زاید الاوسط برد وبرد ار الف درمیان نماید شد زاید الاخر آرا مهمله در آخر ماز زیادہ
شد بازگشت مطرف منظور ومنظوم وآزاد وآزار تجانس خط بیت وبست ولنت ناقص سرد
سر ونشار وشار مفروق گلزار مرکب بدو معنی آورد و به فرق کتابت تام یک لفظ بدو معنی آورد مکرر
یک لفظ بدو معنی پہلوی ہم آورد متشابہ ضد مفروق که در کتابت فرق نیست لف ونشر بر سہ قسم مشہور
است تکرار ظاہرست ومشہورست تصغیر در بیت اول کا کہنا تعظیم کی بجا تصغیر محمدؐ آوردہ شد کہ بنظام
مراتب ارفع آنحضرت تصغیر کردہ شود واین نوعی از جدت است ایہام مرشح چین بمعنی شکن است
ومقصود ہمینست وتتار برای رعایت معنی قریب که ملک چین باشد آوردہ ایہام موشح زنگی والی حبشہ
نجاشی رضی اللہ عنہ کہ ایمان آوردہ ونیز زنگی جانوریست کہ گل میوہ پس گل برعایت است
ونکہت مشترک الرعایت چین وتتار برای رعایت زنگ است ایہام مجرد در ہمہ بیت رعایات لفظ
بعید المعنی آوردہ تلمیح قصہ طلب گفت استعارہ شرح استعارہ وبیان ہر قسمش طول میخواہد
وآن منظور نیست این قدر بس است کہ لفظی را مجازاً بجای استعمال کرد کہ اگر بر حقیقتش نظر کنند بجز
عاریت نباشد چنانچہ گوہر شاہوار اشک بادام چشم تشبیہ مجرد مشہورست تشبیہ مرکب تشبیہ بہ جانست
کہ در رگ مجنون از نشتر پیدا شود تشبیہ عکس از بیت ظاہرست تشبیہ مشروط از بیت ظاہرست
تشبیہ تسویہ از بیت ظاہرست تشبیہ تفضیل از بیت ظاہرست تشبیہ مضمر مقصود تجنیس تشبیہ نیست
وگمان بخلاف میرود سیاق الاعداد معنوی چند چیز را بریک نسق راند تضاد مشہور
است قسم دیگر در محاورہ آوردہ مراعات النظیر مشہورست یعنی مناسبات چیزی آوردن
او دو روی اگر این بیت را بی تغییر نقاط پارسی کنند چنین شود سہ دل من بردہ بلا شدہ
نام عشق آسیب من نزار بہ نام عشق قسم عشق چنانچہ نام خدا قسم خدا واگر کلمہ خطاب الخ

پچو دلبران ٭ بیکسی لبسی ز رحمت جنان ٭ وزنش فاعلن فعل چهار بار هزل با نجد از مصرعه
اول معلوم میشود که سخنی تهیجروفی الواقع محض مفید میگویند هزل با تصحیف اگر گیر نگون اگیر بگون خوانند و زیده را ابنه بود
وارند یا نزید بصیغه نفی مضارع از زیستن خوانند و همچنین نیهور را نبون نفی یا پای موحده خوانند از
جمله هزل گردد عکس در هر دو مصرع دو پاره منعکس آورد قسم دیگر اگر بر گردانند همی بر وزن بحر متقارب بر
آید الا سبب تنگی بحر خفیف که قصیده دران است اعراب و لفظ بدستور نماند هست حبیب محب و مسلم بکریم ٭ رنگ
نبی و مفضل مسلم **ذوقافیتین** هر سه قسم حاجت بشرح ندارد مسعد بدین صورت نوشته میشود
و چهار بیت از طول و عرض به قوافی مختلف خوانده میشود و از عرض انچه مرقوم است از طول یک بیت نوشته
میشود و مثل عملی هذا ٭ دلبر پاک آشتی جوی ٭ بالب لعل رشک لولوی ٭

دلبر پاک	اینه نازی	همه تن دلبری	شه ابرار
آشتی جوی	اصل ایمانی	دل عشاق	جان هر دیندار
بالب لعل	عیسی مریم	بارخ لاله گون	گل گلزار
رشک لولوی	آب حیوانی	همه آفاق	مطلع انوار

مسعد قسم دیگر

جانفزای	مشتری	سردار	حق نمای	بهر غنی	هشیار
شورجانی	شکرلبی	دلدار	پاک بینی	هنروری	سالار
دلربای	سیمین تنی	غمخوار	آشنای	سبزخطی	ستار
نازنینی	نکوتری	پرکار	مه جبینی	چه پیری	مختار

مجموع سی و شش بیت به پیوند ارکان دریکدیگر از طول و عرض و اول و آخر حاصل میشود بخیال اختصار بر شش بیت
کفایت کرده میشود اول از **بحر رمل مثمن سالم** جانفزای شورجانی دلربای نازنینی ٭ حق نمای
پاک بینی آشنای مه جبینی ٭ و اگر رکن آخر مقصور کنند یعنی حرف یا دور کنند وزن مطلوع میشود ٭ جانفزا
شورجانی دلربای نازنین ٭ حق نمای پاک بینی آشنای مه جبین ٭ و اگر از هر رکن یای تحتانی دور کنند بیت

بروزن بحر منسرح شد اگر بیشود نقطه جانفزا شود جان دل ربا نازنین :. حق نما پاک بین آشنا مه جبین :. دوم از
بحر هزج مثمن مقبوض مزین شکر لبی سمن تنی نکوتری :. بهر فنی هنروری بشتری پیمبری :. و اگر یای
تحتانی را از هر جا بیفگنند بیت بروزن بحر متقارب میشود مه مزین شکر لب سمن تن نکوتر :. بهر فن هنرور بشتر پیمبر
سوم در بحر متقارب اثلم سردار دلدار غمخوار پرکار :. هشیار سالار ستاره مختار :. هر که خواهد ارکان قصیده را
از طول و عرض اول و آخر در یکدیگر پیوند کند سی و شش بیت بر آید قطع الحروف همه حروف علیحده آورده
موصل دو حرفی خود ظاهر است مقدر مصرعه اول قطع مصرع دوم موصل دو حرفی مصرع سوم
موصل سه حرفی مصرع چهارم موصل چهار حرفی و از رای مهمله بسبب قافیه مجبور است مقدر دو حرفی دو حرف
وصل و دو قطع برابر آورد و سه حرفی همچنان باید فهمید و از رای مهمله مجبور است چهار حرفی همچنان
باید دانست پنج حرفی شش حرفی هفت حرفی هر سه را همچنان قیاس باید کرد و
رکن آخر فعلان بسبب رای مهمله و هم عدم گنجایش از صنعت خالیست مقدر قسم دیگر
یک یک حرف قطع است باقی وصل مقدر قسم دیگر همه وصل اول چهار بعده سه
و از رای مهمله مجبور است متلون بدوازده وزن اول بحر خفیف که قصیده در آ
فاعلاتن مفاعلن فعلان دوم بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلان سوم
دیگر بحر رمل فاعلاتن فعلاتن فعلان چهارم بحر سریع مفتعلن مفتعلن فاعلان پنجم
دیگر بحر سریع مستفعلن مفتعلن فاعلان درین پنج وزن بی تکلف خوانده میشود ششم بحر خفیف
سالم فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن هفتم بحر خفیف مخبون صدر و ابتدا سالم فاعلاتن مفاعلن فعلاتن
هشتم بحر رمل مسدس سالم فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن نهم بحر مذیل مستفع لن مستفع لن
فاعلاتن دهم بحر اصم فاع لاتن مفاعلن فاع لاتن یازدهم بحر مجتث مستفع لن فاعلاتن
فاعلاتن دوازدهم بحر منسرح مثمن مطوی مکسور محذور مفتعلن فاعلن مفتعلن فع

درین ہفت وزن باضافه یای تحتانی زاید در آخر خوانده میشود **مثلون منقوص** اگر رکن اول از
هر چهار مصرعه دور کنند بیتی بر وزن بحر بسیط مخبون برمی آید ع برای تو دل من همی تپد انتشار * بجسم تو کهی
نظر کنی ز مزار * وزنش مفاعلن فعلن چهار بار - و رکن آخر بذال و آوردن یک بیت در یک بیت بحت (؟)
بحر خفیف ممکن نشد **مثلون محذوف** اگر پاره آخر از هر چهار مصرعه دور کنند بیتی بر وزن بحر مشتد (؟) برمی آید ع
مثل تو کی بود ای رخت جانفزا * بو بتو رشک گل مو بتو مشک سا **حسن الالتفات** هر شش قسم
حاجت بشرح ندارد از سرخی ظاهر است **تصحیح** همه بیت قافیه دارد **تصحیح با تجنیس** همچنان ظاهر است **تصحیح**
با تجنیس تام چون نه مشغول شدی باین افسوس چگونه نیارستی بدین عهد و امان را **ملمع** یک مصرع عربی
و یک پارسی **موجه** آنچنان شود که از یک صفت صنعت دیگر پیدا شود **موجه بکر** کوتاه دستی ضد درازدستی
یعنی کم آزاری همچنین کوتاه زبانی ضد زبان درازی **حشو** هر سه قسم حاجت بشرح ندارد **مسجع** همه قافیه
سوای قافیه اصلی آورد **متجانس** **ذوالدوایر** در همه بیت دایره ها آورد **ذوالمدات** همچنان مدها
آورد **معرب** سه قسم در اول هر یک رعایت اعراب کرد و لغز حق تعالی در کلام مجید فرموده وقودها الناس
والحجاره و در روایتی آمده که کوهی از نزول این آیه چندان گریست که آب چشمه روان شد و آب اشک آتش دوزخ را نخواهد
کشت **معما** در الف والف تجنیس است پس الف با الا رفت و ممکن نیست که از شش هشت بماند الا به تبدیل بات با حاء حکم
تجنیس پس خای معجمه جای حطی گشت و عدد میم ملفوظی نود است پس اسم مبارک احمد صلی الله علیه وسلم پیدا است
معما قسم دیگر درین معما علاوه صنعت اسم معنی لطیف هم دارد که ظاهر است و از لفظ محب سر مقطع نظر از تقدیم
و تاخیر که موهم سکت سبرت رفع باید کرد که اسم مبارک محمد صلی الله علیه وسلم پیدا گردد **ارسال المثل** مثل زد
ارسال المثلین دو مثل آورد **حسن الطلب** ظاهر است **مهمله** حروف منقوطه نیاورد **منقوطه** حروف مهمله
نیاورد و واو الف و را مهمله بسبب قافیه مجبوریست **اشتقاق** مع رعایت مشتقات کرد **فوق النقط** مشهور است
تنسیق الصفات چند صنعت متواتر شود **مربع** بدین صورت نوشته میشود و از طول و عرض یکسان
خوانده میشود —

باهرو	شاهد	افضل و	مرسل
شاهد	پاک	آشناو	یار
افضل و	آشناو	دلبرو	دوست
مرسل	یار	دوست	غمخوار

ذوالثلثه به تغیر کتابت به هر زبان خوانده میشود پارسی آنچه در متن مرقوم است عربی
کان شکی لطیفه عشقی * خانی حاب بی بیابان حصار

هست خوار می من برای خیال خوابش چشم دیده خیانت کرد مرا دلی بهره شد با من و در من همسایه یعنی
راز من آشکارا کرد اردو کان معنی لطیفه غیبی ؛؛ چاهی جانی نپاتی چار ؛؛ **حذف** هشت حرف از حروف
تهجی ثا و جیم و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف **قول بالموجب** لفظیکه مقصود قایل است
آنرا سامع بمعنی دیگر برد اونیست اور دو **ذو الوجهین** در دو زبان و سهل و دشوار بر چهار سهم و خیر بیتو انند
ذو اللسانین لفظ سو در عربی بمعنی بدی است **سوال الجواب** ظاهر است **حسن الارسال** فرستادن دل
پیش جانان بمعنی با اودر ارکی از مصرع اول خیال بجانب ترشی میبرد و از مصرع ثانی خوبی بے پایان ظاهر میشود
در عوض سجع سجع های دیگر علاوه سجع و قافیه اصلی آورد **تفسیر خفی و جلی** الفاظ مبهم آورده و
شرح کرده سبب لیلی عقلی بر قول خود آورد **ارصاد** اگر بلفظ نباشم سکوت کنند سامع بعد دانستن
بنای قافیه تواند دانست که از قافیه خواهد بود **تنزل** اگر رای جمله اولی را در سر دار کسره و هند و بیت دیگر چون نهاد
را فتحه دهند معنی دیگر شود **عکس** بصورت نوشته میشود و از هرجا که خوانند بیتے مفرد پیدا میشود۔

ابرو داری

تنسیق هر چهار مصرعه با یکدیگر می پیوندد **استخدام** لفظی مشترک المعنی آورده و بعده ضمیریکه در ایهام معنی غیر
مقصود می افگند **تعلیق** شرط و جزا هر دو بعقل و عادت ممکن **بیت دوم** شرط و جزا هر دو بعقل و عادت
ناممکن **بیت سوم** شرط بعقل و عادت ممکن و جزا هر دو ناممکن **بیت چهارم** شرط بعقل و عادت ناممکن و جزا
هر دو ممکن **بیت پنجم** شرط بعقل و عادت ممکن و جزا بعادت ناممکن و بعقل ممکن **بیت ششم** شرط بالعادت
ناممکن و بعقل ممکن و جزا هر دو ناممکن **اظهار المضمر** اگر از یکی از مصرعه های صنم عیب جو شده غافل
حرفی در دل بگیر و پر شده این دو بیت خوانده بپرسد که آنحرف در کدام مصرعه هست و در کدام نیست حسب تفصیل

ذیل معلوم شود اول صاد مهمله دوم نون سوم عین مهمله چهارم غین معجمه اول دوم واو
اول سوم جیم اول چهارم یای تحتانی دوم سوم میم دوم چهارم شین معجمه سوم چهارم فا
اول سوم چهارم دال مهمله دوم سوم چهارم بای موحده در هر چهار مصرعه الف رد العجز
علی الصدر لفظی که در عجز است در صدر و حشو و عروض و مطلع بترتیب در هر چهار بیت
آورده رد العجز مع التجنیس همچنان در هر چهار بیت به تجنیس آورده رد العجز مع الاشتقاق
همچنان با اشتقاق آورده رد العجز ملحق به متجانس همچنان بالفاظ قریب التجنیس آورده معاد اواخر
مصاریع در اوائل آورده ابداع اهل شعر هرچه در عالم است از ظل الله میگویند و اهل وجود عین
ذات پس همین احتجاج که در بیت است وصف سایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی نکرده واگر
باشد فقیر نشنیده و همین صفت بدعت دور و همین اگر کتابت نقاط را تغیر کنند عربی شود

عاش فینا کبا بدل تارک ۞ محمد تربک شهید باد صنائع بدیع

همه از سر حق تمهید میشود یعنی از همه صنایع خود بجای شرح است تجنیس رعایت ایهام و ابهام
بیت الاشتقاق صنعت که دو اول شرح است نوشته میشود قلب مستوی مع التجنیس اسمی
چون قلب کنند یار شود و یار و یار تجنیس است و برای را چون قلب کنند یارب شود و
و یارب و یارب تجنیس و رقم را چون قلب کنند مقر میشود و مقر و مقر تجنیس و چون
روشن را قلب کنند نشور میشود و نشور و نشور تجنیس و رای را چون قلب کنند یار میشود و
و یار و یار تجنیس و مطابقه بیت آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم رای روشن رقم است از برای
رای و این اشارت است بعقل کل که عقل اول بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روشن رقم
آشکار را و رای تلمیح به آیه کلام مجید ما کذب الفؤاد ما رای خلاصه اینکه عقل کل است با علان
حق دیدار و اگر در سوز نار زیارت او کند مقر حاصل شود و در بیت شش صنعت است

الحمد لله که این مختصر بپایان آمد اگر ارباب سخن از رشک و خودبینی بکسو زده
بسر او آیند و دیدهٔ نازک نمایند توانند گفت که با وجود صنایع بدین پایه
صاف و بے تکلف گفتن و از اغلاق و تعقید پاک بودن دشوار است
هر که چنین گوید به آفرین سزاوار است و اگر رشک مدار انگنند و خودبینی گوارا نکنند
کیست که زبان از کام بجنباند و تلخ حرفی شیرینی حیات بمزه نگرداند

نه بیند مدعی جز خویشتن را — که دارد پردهٔ پندار در پیش
گرت چشم خدا بینی ببخشند — نیابی هیچکس عاجزتر از خویش
عزیزا من بدین گفتار سعدی — کنم هر وقت تسکین دل ریش

((۵۱))

تاریخ هذا التصنیف انشاء خاطر عاطر جناب مصنف صاحب دامت فیوضهم

عبد الرزاق شاعر نکته شناس — فرخنده صفت بملت مصطفوی
دهلی مسکن ز تاجران نامے — دولتمندی فدای دین نبوی
سعی قاسم بطبع این نسخه نعت — شکور ز لطف او بتقدیر قوی
گر در تو ز مردمی نشانیست عزیز — باید که ز شکر هر دو غافل نشوی
زین بیش آن به که سال طبعش گوئی — مطبوع سخنوران عالم بنوی

تاریخ هذا ریختهٔ کلک جناب مولوی قاسم علی صاحب تلمیذ حضرت مصنف دام مجدهم

شد طبع جواهر الصنایع — در نعت حبیب خاص داور
هر مصرع از دست پر ز صنعت — هر شعر از دست پر ز اسرار
تصنیف شریف آنجناب است — کز هر سخنست [illegible]

هر صنعت فن شاعری را ... گردست درین قصیده اظهار
شرحش شده کاشف صنایع ... تا راه بری بکنه اشعار
نه سفته کسی چنین گهرها ... نه سفته شود بدهر زنهار
نظمش بفروغ ماه و مهر است ... هم نثر بحسن در شهوار
تا شش در ناید اندرین بحر ... در نظم عزیز شد بگفتار
از حضرت پاک شاه خادم ... گردید بحسن قد اش سزاوار
درویش شد از توجه شاه ... بے مال و زر است زو کله دار
گر و خرمنش خوشه چینان ... آرند همین هجوم بسیار
قاسم باد دری فراوان ... از خوان وے است زله بردار
تا دیده لقاے پاک او را ... تمهید و بیم بفن اشعار
تصنیف قصیده اش بطبعش ... ملحق گردید آخر کار
هاتف تاریخ عیسوی گفت ... آئین نعت نبی مختار ۱۸۸۶ع
پس گفت براے طبع هجری ... نعت مطبوع صدق اسرار ۱۳۰۳ھ

ولہ

چون شرف گر یافت از نعت پیمبر نظم نیچ ... عالمی گردیده باشوق دل و جان خواستگار
سال طبعش قاسما از غیب اندر فکر من ... در سراج عظمت آمد با حروف نقطه دار ۱۳۰۳ھ

تاریخ هذا از نتائج افکار محمد وزیر وزیر مالک ریپن پریس کلکته و گلدسته نتیجه

از چه به طبع نعت احمد ... از فکر عزیز نظم چیده
سالش چو وزیر جسته ام ... از غیب چنین ندا رسیده
تاریخ بگو تو با سر بحر ... مقبول خدا شده قصیده ۱۳۰۳ھ

غلط نامہ قصیدہ نعتیہ مرات الصنائع

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۲ حاشیہ	اخناب	اخنات
۳	۶ حاشیہ	الموصل مطلق	الموصل المطلق
۳	۱۱ حاشیہ	نو	نو
۴	۱ حاشیہ	حسن التخلص	حسن التخلیص
۴	۱۷	برگل خندہ	برگل زخندہ
۵	۵	بہ ہست	بہ است
۵	۷	کردم	گردم
۵	۱۱	تاب	تاب
۶	۳	لب او لعل	لب او لعل تو
۶	۸	کاتھا فارسی	کاتھا عربی
۶	۱۱	زنگی	زنگیں
۸	۱	بجہ	بچو
۸	۶	مشدد	مشدد
۸	۹ حاشیہ	الزم	الذم
۸	۱۹	بیا	بہار
۱۸	۸	مشق	مشفقی
۱۰	۱۵	بجیر تم	بجسر تم
۱۰	۱۸	بمانزہ	بمانند
۱۱	۱۹	بسیار	بسیار
۱۲	۱	بان	ہان
۱۳	۶	جان بیجان	جان پی جان
۱۳	۱۳	ظاہر	ظاہر
۱۴	۷	نرد	نردم
۱۴	۱۳	ہشتم	ہستم
۱۵	۸	دیدہ	دیدہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۶	۴	جیر	برجیر
۱۶	۶	آمد	ابد
۱۶	۹	ہادی مہدی	ہادی و مہدی
۱۶	۱۳ حاشیہ	بکسر	مکسور و
۱۶	۱۹ حاشیہ	بیف ندے	نیفتاندی
۱۷	۱	حتفے	حتفے
۱۷	۱۴ حاشیہ	التجنیس	بالتجنیس
۱۷	۱۹	دود	دور
۱۸	۱۸	درود	درودے
۱۹	۸	یا ہیچ	با ہیچ
۱۹	۹	+	+
۱۹	۳ حاشیہ	ای	ری
۲۰	۱۸	غایت	غایب
۲۱	۶	واخرہ	والآخرہ
۲۱	۱۷	دیدم	دیدیم
۲۲	۶	یا جم	باجم
۲۲	۱۲	بوجہ معجزہ	وجہ معجزہ
۲۳	۷	کردہ شود	شمردہ شود
۲۳	۱۲	لفظے	لفظی
۲۴	۱۱	آدبیت	آدبیتہ
۲۴	۱۵	چون قمر	چو قمر
رر	رر	بدال	مدال
۲۵	۱	زرخت	از رخت
۲۵	۲	کمسخر	کمسخر نسیکو بار
رر	رر	زہد	فرید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۵	۱۲	ہمہ	ہمہ
۲۵	۱۹	مقصود	مقصور
رر	رر	مطلوع	مطبوع
۲۶	۵	عرض اول	عرض اول
۲۶	۱۹	مکسور	مکسون
۲۷	۸	صنعت	صفت صنعت
۲۷	۹	ہمہ قافیہ	سر قافیہ
۲۷	۲۴	در ہر زبان	در بستہ زبان
۲۷	۲۵	ستیتی	ستینی
۲۸	۷	مسیحے	مسیحائے
۲۸	۱۵	اگر از یکے	اگر یکے
۲۸	آخر	پرشدہ	پرسندہ
۲۹	۲	سوم چہارم فا	سوم چہارم فا
+	۲	۴	اول دوم سوم
+	۴	۴	اول دوم چہارم
۲۹	۱۰	کباد لی	کباذلی
۲۹	۱۲	راسی	رای را
۲۹	۱۹	کنند	کنند
۳۰	۶	راسے	رای مہملہ
۳۱	۲	دیدہ	دیدہ
۳۱	۴	نگنند	نکنند
۳۲	۸	ہمین	ہمی

تمام شد